

تبیین جدا بی دلت و دین در ایران عوامل خروج از دین سالاری

شیدان وثيق

تیر 1393 - ژوئن 2014

cvassigh@wanadoo.fr

تبیین جدا بی دلت و دین در ایران عوامل خروج از دین سالاری

می دانیم که انقلاب 1357 به استقرار دین سالاری (تئوکراسی) اسلامی در ایران می انجامد. دین و دستگاه آن بر تمام عرصه های اجتماعی و سیاسی جامعه سلطه ای تام برقرار می کند. جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن تجلی عالی چنین نظامی می شود. نظامی که در آن، دین بر سه قوای اجرایی، قانون گذاری و قضایی سیادت انحصاری دارد. به راستی می توان ادعا کرد که دین سالاری اسلامی در ایران کامل تر از تئوکراسی های مسیحی غربی در سده های میانه عمل می کند. در چنین شرایطی، خروج از دین سالاری در ایران به م屁股 و بفرنج اساسی و کلیدی برای نیل به آزادی و دموکراسی تبدیل شده است.

در این جستار، پرسش معنا و مفهوم جدا بی دلت و دین در ایران را مورد تأمل قرار می دهیم. ابتدا به بازگویی اجمالی عواملی می پردازیم که در غرب زمینه های فروپاشی سیادت سیاسی و اجتماعی دین را فراهم می کنند. عواملی که با وجود تفاوت ها و اختلاف های دو جهان اسلامی و مسیحی... برخی خصلت های عمومی و جهانشمول دارند. سپس، در پرتو آن ها، توانایی ها و ناتوانی های فرایند مورد نظر را در شرایط خاص جامعه ای ایران و در پی تحولات سال های اخیر بررسی می کنیم. در نتیجه گیری پایانی، سه شرط امکان پذیری جدا بی دلت و دین و به طور کلی امر لائیک یا 『لایک』 در ایران را مطرح

می کنیم.

1- دو مفهوم پایه ای در تبیین جدایی دولت و دین

ما برای تبیین مسأله‌ی «خروج از سیاست دین» (۱)، دو مفهوم فلسفی بیش نداریم. همواره و ناگزیر باید رجوع به آن‌ها کنیم. با آن‌ها کلنگار رویم. می‌دانیم که در غرب مسیحی، از سده‌ی شانزده تا نوزده، این «خروج» طی دو فرایند متمایز و مشابه، **لاداوری** و **لائیسیته**، انجام می‌پذیرد.

من در کتاب **لاداوری** و طی مقالاتی، در باره‌ی تشابهات و تمایزات این دو فرایند توضیحات مبسوطی داده‌ام. اکنون، برای یادآوری، خطوط کلی و اساسی این دو مقوله را بازگو می‌کنم:

لائیسیته که معنا و مفهومی واحد دارد، از سه رکن اساسی و تفکیک ناپذیر تشکیل شده است:

1- « جدایی دولت و دین ». یعنی استقلال و خودختاری دولت و بخش عمومی نسبت به دین و دستگاه آن (کلیسا در مسیحیت، روحانیت در اسلام). فقدان دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و نهاد دین در امور یکدیگر. بی‌طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف.

2- آزادی عقیده و وجودان. از جمله آزادی به جا آوردن دین به صورت فردی یا جمعی. جدایی دولت و دین به معنای عدم فعالیت سیاسی دین باوران نیست. اینان، چون همه‌ی شهروندان، بدون برخورداری از امتیازی، در ابراز عقیده و فعالیت سیاسی آزادند.

3- عدم تبعیض دینی و مسلکی. یعنی برابر حقوقی شهروندان، صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی شان.

اما سکولاریزاسیون در غرب معنایی چندگانه و چند بعدی داشته است. سه معنای اصلی آن را یاد آوری می‌کنیم.

- معنای اول، **افول سیاست دین** در جامعه است. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی دین در سازماندهی و هدایت جامعه. خودختاری و تمایزبایی حوزه‌های مختلف اجتماعی نسبت به ادیان مختلف. تبدیل مذهب به امری خصوصی. سکولاریزاسیون، در این معنا، نزدیک به لائیسیته است. از این رو گاهی **لاداوری** نیز خوانده می‌شود. با این همه، در همین معنا نیز، سکولاریزاسیون به مفهوم کامل « جدایی

دولت و دین» که در لائیسیته وجود دارد، نیست (2).

- معنای دوم، سکولاریزاسیون مسیحیت است. **Verweltlichung** (هگلی) یا دنیایی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی است که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان هماهنگ و هم ساز می کند. مسیحیتی که **دین دنیا** **دنیا دین** (هایدگر). آن چه که پایه‌ی بحث مخالفان کاربرد سکولاریزاسیون در ایران را تشکیل می دهد، همین تعریف دینی از آن است. اینان با اتكا به آن مدعی اند که اسلام نیازی به سکولاریزاسیون ندارد چون، بر خلاف مسیحیت، از همان ابتدا سکولار (دنیوی) بوده است («**دین دنیا** **دنیا دین**») (3).

- اما معنای سومی نیز جود دارد که «قضیه‌ی سکولاریزاسیون» می نامند. سکولاریزاسیون در اینجا به معنای انتقال یا تبدیل نمودارها، مضمون‌ها و بازنمایی‌ها از حوزه‌ی دینی به حوزه‌ی دنیوی است. در این میان، فرمول معروف کارل اشمت طرح می شود که می گوید «**دین دنیا** **دنیا دین**» (4). بنا بر این نظریه، «مشروعیت» عصر جدید در «گُست» از سده‌های میانی دینی زیر سؤال می رود. پرسشی طرح می شود که آیا مدرنیته - و سکولاریزاسیون چون «چکیده‌ی فرایندهای تشکیل دهنده‌ی مدرنیته» - گستقی ریشه‌ای یا آغازی نو می باشد و یا در حقیقت ادامه‌ی همان مبانی مسیحی اما در شکلی سکولار و زمینی است. بدین سان، از تقدس و از خود بیگانگی آسمانی به تقدس و از خود بیگانگی زمینی می رسیم. در نتیجه، برخی از مدعیان این تز، با استفاده از معانی مختلف سکولاریزاسیون، از ضرورت سکولاریزاسیون «سکولاریزاسیون» سخن می رانند. یعنی دین زدایی (معنای اول سکولاریزاسیون) از سکولاریزاسیون (معنای دوم آن) که همواره در حوزه‌ی دین قرار دارد.

2- پنج عامل اصلی «خروج از سلطه‌ی دین»

چه عواملی شرایط خروج از سلطه‌ی دین را فراهم می کنند؟ آن‌ها را زیر پنج عنوان اصلی توضیح می دهند:

1- استقلال دانش نسبت به دین.

2- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین.

3- رواداری و آزادی وجود و عقیده.

- چندگرایی (پلورالیسم) دینی و تبدیل شدن ایمان به امر خصوصی.

- خودمختاری حوزه های فعالیت اجتماعی.

هر یک از آن ها را به اجمال از نظر می گذرانیم:

- استقلال دانش نسبت به دین یعنی خود مختاری تفکر و روش های علمی نسبت به الهیات. این را سکولاریزاژیون دانش نیز می نامند. بیکن، دکارت، پاسکال، سپینوزا، لاک، نیوتن، کانت و بسیاری دیگر... نمایندگان نظری این تحول اساسی بوده اند. در سده ۱۷ شانزده و هفده میلادی است که به گفته‌ی هانس بلومبرگ (۵)، باز تعریفی از پایگاه دانش در غرب صورت می‌گیرد. سه «حق» به رسمیت شناخته شده و تثبیت می‌شوند. حق آزاد کنگاوى نظری. حق آزاد اندیشه در شک کردن و به پرسش بردن عقاید پذیرفته شده و حق آزاد آزمودن، حتا آن جا که بر ضد احکام قدسی باشد.

- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین که محصول انقلاب های سیاسی سده ۱۹ هفده و هجده اروپا است. فرایندی است که به تثبیت نهاد دولت به جای نهاد کلیسا می‌انجامد. مجموعه تحولاتی است که به اشکال مختلف، شرایط خودمختاری سیاست نسبت به نهاد دین را فراهم می‌کند. اما ویژگی استقلال قدرت سیاسی در اروپا بطور مشخص از شرایطی ناشی می‌شود که کلیساها نه تنها نقش سازمان دهنده و متعدد کننده خود را از دست می‌دهند بلکه خود به عاملان چند پارگی، ناامنی، بی‌ثبتی و جنگ تبدیل می‌شوند. پس حاکمیت دولت به جای حاکمیت کلیساها می‌باشد و صلح دینی را برقرار می‌کند. سیاست، بدین سان، از معیارها و هنجارهای فراسوی حوزه‌ی عمل خود (چون معیارها و هنجارهای دینی) آزاد می‌شود. این استقلال قدرت سیاسی نسبت به کلیسا، در عین حال با پدیدار مهم دیگری همراه و همزمان می‌شود: کناره گیری آگاهانه‌ی کلیساها یعنی نحله های مختلف مسیحیت از دخالت در امور سیاست و دولت.

- یکی دیگر از زمینه های خروج از سلطه‌ی دین، مبارزه برای آزادی عقیده و وجودان و دفاع از رواداری (۶) است. این مبارزه‌ی ستრگ در شرایط فشارها و سرکوب های دینی و دولتی و در مقابله با آن ها انجام می‌گیرد. این مبارزه شرایط مساعدی را برای جدا بی دین و دولت به وجود می‌آورد. دین چون امر خصوصی و وجودانی از دولت داری و سازماندهی اجتماعی - سیاسی کنار می‌کشد و دولت چون نهادی که به

امر عموم می پردازد، در مسائل مربوط به وجودان، از جمله ایمان و دین، دخالت نمی کند.

- عامل دیگر، پلورالیسم دینی و تفرد ایمان است. در سده ۹ شانزدهم در اروپا، رفرمی در دین رخ می دهد. لوتر، در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ بیانیه‌ی آن را به زبان لاتین بر در کلیسای ویتمبورگ (۷) نصب می کند. در برابر واتیکان می ایستد و برای خوانش فردی و بی واسطه‌ی کتاب مقدس، ارزشی خداشناسانه قائل می شود. ایمان تبدیل به رابطه‌ی ذهنی و شخصی میان فرد و خدا می شود؛ رابطه‌ی بدون میانجی گری روحانیت و دستگاه دین. از سوی دیگر، فردیت یا فتن ایمان، ناگزیر، با تجزیه و جندگرایی دینی، فزونی می یابد. بدین سان، مذهب خصلت «فراگیرنده» و «انبوهی» خود را در هدایت کلیت جامعه از دست می دهد. از همه مهمتر، پس از یک دوران دراز تفتیش عقاید و اختناق دینی، سرانجام شرایطی در غرب پیش می آید که وجود اختلافات و انشقاقات مذهبی یعنی پلورالیسم دینی به رسمیت شناخته می شوند. هم چنین نیز، تغییر دین، مذهب و کیش. از این پس، ترک دین و یا اقرار به آته ایسم و لاادریگری نه تنها جرم به شمار نمی روند بلکه به اموری پذیرفته شده در می آیند.

- آخرین عامل و مهم ترین آن‌ها، جدایش پذیری کارکردی (۸) و خودمختار شدن حوزه‌های مختلف فعالیت اجتماعی است. دینامیسم اجتماعی فوق را ماکس وبر با مفهوم Eigengesetzlichkeit (خود قانونی) توضیح می دهد. یعنی فرایند خودمختار شدن ساحت‌های اجتماعی. در هر یک از زمینه‌های فعالیت اجتماعی، گروه‌ها و افراد متعلق به آن‌ها، خواهان حق خودمختاری در حوزه‌ی حرفه‌ای خاص خود می شوند. بدین معنا که مایلند تنها از هنجارهای «دروی» خود، از ویژگی‌ها، ارزش‌ها و «منطق ذاتی» حوزه‌ی فعالیت خود - در هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و... - پیروی کنند. افراد و گروه‌های اجتماعی، در عین حال، هر گونه هنجار بروئی ای که بخواهد از خارج، از حوزه‌ی دیگر ارزشی، محدودیت و ممنوعیت برای آن‌ها ایجاد کند را رد می کنند.

عوااملی که نام بردیم، با این که ابتدا در غرب عمل کرده‌اند، اما در خطوط کلی شان، صرف نظر از ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی و دینی، جهانشمول‌اند و زمینه‌های خروج از سیادت دین را به وجود می آورند. اکنون، پرسش اساسی و بفرنجی که در برابر ما قرار دارد این است که در پرتتو این عوامل پنج گانه، امکان پذیری خروج از سلطه‌ی دین در شرایط خاص ایران را ارزیابی کنیم. این فاکتورها تا

چه اندازه در جامعه ایران عمل کرده و می‌کنند. پاسخ به این پرسش‌ها از بررسی توانایی‌ها و ناتوانی‌های امر جدایی دولت و دین در ایران می‌گذرد.

3- توانایی‌های دین سالاری در ایران

می‌دانیم که تاریخ ایران از ابتدا، چه پیش و چه پس از اسلام، تاریخ پیوند فشرده‌ی قدرت و دین بوده است. اما این تاریخ، خود تاریخی است. بدین معنا که مناسبات دین و دولت (سیاست) در ایران، همواره فراز و نشیب‌هایی داشته است. یکسان و موزون نبوده است. این ناموزونی است که ما را به شرط بندی روی امکان پذیری خروج از سلطه‌ی دین در ایران تشویق می‌کند. یعنی دعوت به مبارزه و تلاش در جهت تحقق آن.

اسلام، بیش از دیگر ادیان ابراهیمی، شاید به اندازه‌ی دین یهود، دین سازمان دهنده و هدایت کننده‌ی سیاسی و اجتماعی بوده است. از ابتدا، با پیامبر، در رکاب حکومت و قدرت رواج و توسعه یافته است. در اسلام، از آغاز دعوت بنیان گذار آن در مکه و سپس با استقرار او در مدینه، دین و دولت، پیامبری و فرمانروایی، کلام خدا و قانون، دولت داری و دین داری، سیاست و شریعت... در هم آمیخته‌اند. به حکم آیه قرآنی که کلام خداست، در اسلام، تکلیف مسلمانان چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت عمومی و اجتماعی، «اطاعت از خدا و رسول و «صاحبان امر» (اولو الامر) است. اطاعت از اینان و فرامین آن‌ها، در غیاب رسول، مطلق و مقدس است (۹).

با این همه، پیوند دین و قدرت سیاسی در درازای تاریخ ایران یکسان نبوده است. این پیوند، بویژه در دو دوره‌ی صفوی (با رسمیت یا فتن تشیع چون مذهب دولتی) ثبت و تبدیل به آمیزشی نهادینه می‌شود. از آن پس، پیوند دولت و دین، همواره بیش و کم باشد، استمرار پیدا می‌کند. بویژه در دوره‌ی قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی می‌کنند. در جنبش تنبکو و انقلاب مشروطه، اقتدار دین را هم در قدرت حاکمه و هم در اپوزیسیون آن مشاهده می‌کنیم. نمود آشکار و بارز اقتدار دین بر جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آنهاست. هفتاد و سه سال قبل از جمهوری اسلامی، تبلور عالی نفوذ دین را در متمم قانون اساسی مشروطه مشاهده می‌کنیم. در آن جا که اصل «عدم مخالفت با قواعد مقدسه‌ی اسلام»... و شریعت، در همه‌ی زمینه‌ها اعلام می‌شود؛ از سه قوای اجرایی، مقننه و قضائی

تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات...) (10).

اما می‌دانیم که قانون اساسی مشروطه اجرا نمی‌شود. تنها با استقرار جمهوری اسلامی است که مضمون تئوکراتیک آن متمم به طور کامل و رادیکال تحقق پیدا می‌کند. تا آن زمان، در دو رژیم سلطنتی پهلوی‌ها، مسئله‌ی مناسبات دولت، جامعه و دین، زیر سایه‌ی دیکتاپوری فردی و استبداد قرار می‌گیرد. در این دوره می‌توان از پس نشستن نسبی و موقتی دستگاه روحانیت در جامعه، بویژه در مناسبات با دولت، صحبت کرد. گرایشی که البته از مدتی قبل با فرایند تجدد خواهی در ایران، با امیرکبیر، آغاز شده بود. اما آن چه که رژیم به اصطلاح "لائیک" در دوران پهلوی‌ها می‌نامند، اقداماتی بود که از بالا انجام گرفت. یعنی در نبود مطلق آزادی و دموکراسی. بدون شرکت و مشارکت مردم. تکرار می‌کنیم که لائیسیته یا سکولاریزاسیون در معنای دوم (یعنی روند رهایی و خوداختاری از قید دین و دستگاه آن)، فرایند اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. روندی است که از دموکراسی و حقوق بشر جدا ناپذیر است. تغییراتی است که بویژه و در درجه‌ی اول بر فعالیت آزاد جامعه‌ی مدنی و جنبش‌های آزاد سیاسی- اجتماعی استوار است. بر جنبش‌های مشارکتی، انجمنی و سندیکایی، بر فعالیت‌های سازمانی و حزبی. فرایندی است ناظر بر مشارکت آزاد و دموکراتیک کُنشگران اجتماعی. بر کثرت گرایی و بسیارگونگی. بر تمایز با بی‌ساختاری نهادهای اجتماعی از نهاد دین و ارجاعات مذهبی. و می‌دانیم که این‌ها همه بدون آزادی و دموکراسی میسر نمی‌شوند. بدین معنا، در ایران، بویژه در رژیم پهلوی‌ها، فرایند لائیک به معنای کامل آن، یعنی در سه رکن جداناً پذیرش، هیچ گاه انجام نمی‌پذیرد. در حقیقت، در رژیم شاه ما با تئوکراسی ای در سایه و در حال تکوین رو به رو بودیم. با تئوکراسی ای جنینی و خزندۀ که ظهور خود را تدارک می‌دید. خود را آماده برای تصرف قدرت می‌کرد. بدین ترتیب، سخن گفتن از لائیسیته در شرایط دیکتاپوری رژیم شاه که زمینه‌ها و شرایط استقرار و برآمدن دین سالاری را فراهم می‌کند، بیش از هر چیز بیان کج فهمی از معنای آن پدیدار - مقوله است.

4- توانایی‌های امر لائیک در ایران

پیشتر، از عوامل پنج گانه ای سخن راندیم که زمینه‌های جدایی دولت و دین در غرب را فراهم کردند: استقلال دانش نسبت به دین. استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین. رواداری و آزادی وجودان. چندگرایی دینی و

تبدیل شدن ایمان به امری خصوصی و سرانجام خودمختاری حوزه های مختلف اجتماعی که مهمترین عامل به شمار می رود. گفتیم که این عوامل، با وجود تفاوت ها در شرایط، جهانشمول اند. در تاریخ صد ساله ای گذشته که به تاریخ تجدد خواهی ایرانیان معروف است، جنبه هایی از این عوامل را می توان در حوزه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشاهده کرد. از آن جمله است:

- تلاش در راه تشکیل عدالت خانه با متمایز کردن «محاكم شرعیه در شرعیات و محاکم عدله در عرفیات» در اصل بیست و هفتم قانون اساسی مشروطه.
- تأسیس مدرسه، دبیرستان، دانش سرا و دانشگاه های مدرن که به انحصار روحانیون و مکتب خانه ها در سوادآموزی و آموزش پایان می دهد.
- رفرم هایی که با وجود مخالفت دستگاه روحانیت، در جهت حق رأی زنان، تشکیل دادگاه های خانواده، کار و فعالیت اجتماعی زنان... انجام می گیرند.
- ورود ایده ها و نهاد های مدرنیته در ایران با این که در عمل از معنا و مضمون حقیقی خود کم و بیش تهی می شوند.

بطور کلی، در صد سال گذشته، ما به میزان و درجات مختلف با حرکت ها و جنبش های فکری، اجتماعی و سیاسی با خواست سیاست زدایی از نفوذ و انحصار دین رو به رو بوده ایم. در یک کلام، گرایشات در جهت استقلال خواهی و خودمختاری نسبت به دین، از مشروطه به این سو، همواره حضور داشته اند. گرچه هیچ گاه به روند غالب تبدیل نمی شوند. گرچه هیچ گاه آشکارا با پرچم جدا ای دولت و دین وارد میدان مبارزه نمی شوند. با این حال، توانایی های فرایند جدای دولت و دین در ایران از همین مبارزات و مقاومت های استقلال خواهانه برای خروج از سلطه و نفوذ دین، نیرو گرفته و می گیرند .

روندهای استقلال خواهی نسبت دین و دستگاه آن بویژه در سی سال گذشته با تسلط بلمنزارع تئوکراسی و ارزش های آن رشد و توسعه ای بیشتری یافته اند. یک بررسی جامعه شناسانه می تواند میزان این رشد را در میان اقشار و طبقات مختلف نشان دهد. به نظر سنجری هایی می توان اشاره کرد که بر اساس آن ها در سال 1382، 30% پاسخ دهنگان موافق جدا ای دین و سیاست، 55% مخالف و اکثریتی با اعطای

امتیاز رسمی یا حق ویژه به دلیل دینداری مخالفت کرده اند (11). این آمار و ارقام در صورتی که قابل اعتماد باشند، می توانند واقعیتی در خود تأمیل را بیان کنند. این که بخشی مهم، رو به رشد و فزاینده ای از مردم، بویژه در میان اقشار و طبقات متوسط که متأثر از ایده ها و اسلوب مدرنیته اند، خواهان استقلال کامل قدرت سیاسی از دین و دستگاه روحانیت می باشند.

امروزه، مقاومنه ها در برابر دین سالاری در ایران به ویژه در میان آن بخش هایی از جامعه قوت می گیرند که به شدت زیر ستم، محدودیت و تبعیض تئوکراسی قرار دارند. بخش های وسیعی از زنان شهری، جوانان، اقلیت های ملی- مذهبی، گروه هایی که با آزادی قلم، بیان، عقیده و وجودان سر و کار دارند (چون دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، روزنامه نگاران ...)، بخش هایی از کارگران آگاه و فعال که خواهان ایجاد تشکل ها و سندیکاهای مستقل کارگری اند... در یک کلام، جامعه مدنی که برای خود مختاری و استقلال بر اساس هنجارهای خاص خود مبارزه می کند، که سلطه هنچارهای دین سالاری و اطاعت از آن ها را نمی پذیرد.

5- جدال میان امر تئوکراتیک و امر لائیک در تحولات اخیر ایران

در جمهوری اسلامی، روند تاریخی فوق یعنی فرایند جدا یی دولت و دین رو به رشد و توسعه خواهد گذارد. این روند را بویژه در تحولات اخیر می توان مشاهده کرد: با خیرش اعتراضی بخش های وسیعی از مردم شهری به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری و در پی آن، با تحول و تکامل پاره ای از خواسته های جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی. اما نکته ای که در اینجا باید مورد تأکید قرار دهیم این است که در جنبشی که معروف به «جنس سبز» شد، توانایی ها و ناتوانی های امر لائیک در برابر امر تئوکراسی، در همزیستی و چالش با هم قرار گرفتند و عمل کردند.

این جنبش فراگیر به ویژه در میان قشرهای میانی جامعه در شهرها در اعتراض به تقلب در انتخابات، در عمل در برابر نهاد های اصلی دین سالاری (چون ولایت فقیه، شورای نگهبان، نهاد ریاست جمهوری...) قرار می گیرد. از این جهت، این جنبش، با این که آشکارا و به طور مستقیم دین سالاری را نفی نمی کند، اما به طور مستقیم نهاد های را زیر سؤال می برد که جوهر و بنیاد نظام دینی کنونی را تشکیل می دهند. علاوه بر این جنبه، پاره ای از خواسته ها و شعارهای اجتماعی و سیاسی طرح شده در این جنبش، چون خواست آزادی و حقوق شهروندی و

یا شعار «جمهوری اسلامی» در برابر «جمهوری اسلامی» - با این که چنین فرمولی خالی از ابهام و اشکال نیست - همه گویای رشد عواملی هستند که می‌توان آن‌ها را در شمار قابلیت‌ها و توانایی‌های امر تئوکراسی زدائی و جدایی دولت و دین در ایران به حساب آورد.

اما از سوی دیگر، عوامل مهم دیگری در این جنبش عمل می‌کنند که به استمرار ایدئولوژی، نماد‌ها، شعارها، ارزش‌ها و شیوه‌های امر دین سالاری در خطوط اصلی آن در ایران کمک می‌کنند. از آن میان می‌توان به حضور فعال بخشی از روحانیت و مراجع دینی، اسلام گرایان اصلاح طلب و بویژه و به طور بارز بخشی از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در اختلاف و انشقاق از بخش دیگر اشاره کرد. اینان خواهان حفظ نظام جمهوری اسلامی اما در چهارچوبی معتدل (با حفظ قانون اساسی آن) می‌باشند. آن‌چه که مسلم است این است که هژمونی اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی این اپوزیسیون اصلاح طلب برخاسته از دستگاه جمهوری اسلامی را باید به منزله ناتوانایی‌های نیروهای لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین در ایران در ایجاد مناسباتی به سود خروج از دین سالاری در ایران تلقی کرد.

6 - سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران

جنبشهای مشارکتی سیاسی- اجتماعی با خواست‌های لائیک، جنبش روش‌نگری لائیک و جنبش نو اندیشی دینی زمینه‌های امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را تشکیل می‌دهند. در طول تاریخ، همواره امر خروج از دین بوسیله‌ی این گونه جنبش‌ها و از همسویی آن‌ها، با وجود اختلاف‌ها و تمایزهای شان، میسر گردید. از میان این سه جنبش، جنبشهای سیاسی- اجتماعی از اهمیت درجه اولی برخوردارند.

- **جنبشهای مشارکتی سیاسی- اجتماعی.** «فرایند خود مختاری نهادهای جامعه‌ی مدنی» که مهمترین عامل زمینه ساز جدایی دولت و دین است، بدون جنبش‌های مشارکتی و مدنی میسر نیست. چنین جنبش‌هایی از قدرت و مرجعی ما فوق و خارج از خود، پیروی نمی‌کنند. صاحب اختیار خود اند. بر محور خود می‌چرخند. در اینجا «خودمختاری» به معنای اختصاصی شدن حوزه‌ی سیاست و جدا شدن آن از جامعه نیست. پدیداری که با مدرنیته تقویت و تثبیت می‌شود و بحران کنونی «سیاست» را می‌آفريند. بلکه به مفهوم خودمختاری و استقلال نسبت به دین، شريعت، احکام و اصول آن است. به معنای خود-گردانی، خود-محوری و خود - تأسیسی در ابداع راه و روش‌های خود است که در عین حال

تغییر پذیر و نسخ شدنی اند. به معنای آن است که انسان های مجتمع در نهاد های عمومی سیاسی و اجتماعی، در انجمن ها، سندیکاها، سازمان ها... بدون پیروی از احکامی برین و فراسوی خود ، در اداره‌ی امور خود شرکت و مشارکت می‌کنند. با حفظ چند گانگی و کثرت گرایی خود.

- جنبش روشنفکری لائیک. جنبش های روشنفکری و صند کلریکال، چون جنبش روشنگری سده‌ی هجده اروپا، نقش تعیین کننده‌ای در فرایند خروج از سلطه‌ی دین در غرب ایفا کردند. در تئوکراسی ایران نیز روشنفکران لائیک یا سکولار (به معنای طرفداری از جدایی دولت و دین)، می‌توانند چنین نقشی را در کشور خود ایفا کنند. با این شرط که مبارزه با دین سalarی را در صدر دلمشغولی و فعالیت‌های خود قرار دهند. بدین شرط که با دخالت روحانیون و دستگاه دین در امر سیاست و دولت به نام حقانیت، مشروعیت و مرجعیت دین در چنین اموری آشکارا مخالفت کنند. این مهم را قربانی مصلحت سیاسی و تصورات واهی چون اتحاد ملی، جنبش همگانی و شعارها و تاکتیک‌های تماamt خواهانه نکنند. این گونه رفتارها همواره امر جدا شدن دولت و دین را پس نشانده و به تآخیر می‌اندازند. جنبش فکری لائیک با جنبش نوآندیشی دینی می‌تواند همسو باشد اما همسان نیست. این دو در چالش و دیالوگ انتقادی باد هم قرار می‌گیرند. روشنفکران و فعالان سیاسی - اجتماعی که خود را لائیک یا طرفدار جدا ایی دولت و دین می‌نامند، با ترویج و تبلیغ جمهوری دموکراتیک لائیک، با دفاع از سه اصل لائیسیته و قرار دادن آن‌ها در سرلوحه‌ی جنبش فکری و سیاسی خود، زمینه‌های عینی و ذهنی خروج از سلطه‌ی دین را فراهم می‌کنند.

- جنبش نوآندیشی دینی. اما چالشی که در برابر روشنفکران نوآندیش دینی قرار دارد بعرنجی سخت و سهمگین است. کار آن‌ها بسی دشوار تر از اصلاح طلبان مسیحی در سده‌های 16 و 17 میلادی است. پرسش جدا ایی دولت و دین در دنیای اسلام و در کشور ما به طور خاص، مسأله‌ی «دنیوی شدن» اسلامی نیست که به معنایی از ابتدا گیتی گرا بوده است. مسأله‌ی سکولاریزاسیون دین در ایران کنونی، چگونه دنیوی بودن دین است. دینی سیادت طلب، فraigیر و سازماندهنده‌ی امور اجتماعی و سیاسی... یا دینی که نقش مسلط اجرایی، قضایی و قانون گذاری خود را از دست می‌دهد. خود مختاری دولت و بخش عمومی و نهادهای جامعه‌ی مدنی را به رسمیت می‌شناسد... مسأله‌ی اصلی امر جدا ایی، در عین حال، مسأله‌ی انسان‌های جامعه‌ای است که در اداره‌ی امور خود

از ارجاع به دین چون مرجعی برای کسب تکلیف و مشروعیت دست بر می دارند. در این راه، **نواندیشان** دینی از سوی اصلاح طلبان و نو اندیشان مسلمان ایرانی، با این که امروزه شماری اندک می باشند، می توانند نقش مؤثری در جهت تسريع فرایند سکولاریزاسیون ایفا کند. اما این **نواندیشان**، اصلاح دینی است که بر خلاف مسیحیت قادر تضاد و دوگانگی در مناسبا تش با سیاست و دولت است. در نتیجه با اسلامی سر و کار دارد که از بن و بنیاد دین قدرت مدار، دولت گرا و تمامت خواه است. پس نواندیشان **نواندیشان** ایرانی باید **نواندیشان** خود را تا به آخر به پیش راند: تا باطل اعلام کردن ستون هایی از احکام و شریعت دینی که گویا کلام خداوند است.

خروج از دین سالاری در ایران فرایندی بغرنج، سخت و طولانی است. برای امکان پذیر شدن آن می توان و باید شرط بندی کرد. اما کامیابی در این راه که تلاش و مبارزه است، وابسته به رشد و توسعه ی سه چنبش اصلی است. چنبش های مشارکتی سیاسی - اجتماعی که خواست جدایی دولت و دین در معنا و مهوم کامل آن را با شفافیت تمام مطرح کنند. چنبش روشنفکری لائیک که خروج از سلطه ی دین را در سرلوحه ی فعالیت فکری و نظری خود قرار دهد و سرانجام، چنبش نواندیشی دینی که رفرم جدی و ژرف در اسلام و جدایی آن را از دولت محور کار خود بداند.

1- «خروج از دین» *sortie de la religion* که به معنای حذف دین نیست را من از بحث های مارسل گوش ^۱ Marcel Gauchet از جمله در «افسون زدایی جهان» *Le désenchantement du monde* وام گرفته ام. او البته بیشتر از مسیحیت چون دین خروج از دین صحبت می کند

2- برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به **نواندیشان** **نواندیشان** **نواندیشان** **نواندیشان**: **نواندیشان** **نواندیشان** **نواندیشان**. طرحی نو شماره های: 137، 138، 139 (مرداد، شهریور و مهر 1387).

3- این بحث ها را من در کتاب لائیسیته چیست (نشر اختران) و مقالات دیگر از جمله در **نواندیشان** ... مورد نقد قرار داده ام.

4- کارل اشمیت در *Théologie politique* (الهیات سیاسی).

5- هانس بلومبرگ Hans Blumenberg

Tolérance -6

Wittemberg - 7

Différenciation fonctionnelle -8

9- تأملی در جدل سکولاریزاسیون در ایران - علی اصغر حاج سید جوادی - ۱۴۰۰ شماره ۱۴۰

10- متمم قانون اساسی مشروطه، در ۱۴۰۰ ۲۲۳ - ۲۲۶، از جمله کلیات و اصول ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۵.

11- علوی تبار، به نقل از دارا فرشیان ۱۴۰۰ www.secularismforiran.com. در ۱۴۰۰ ۲۲۳